

ندای اصفهان

آیت الله سید ابوالحسن مهدوی: فی صلاة المسافر - شرط هفتم وجوب قصر نماز

کد خبر: 133994

12 فروردین 1400 در ساعت 10:54 ق.ظ

ندای اصفهان - حجت الاسلام جواد جلوانی

(مدرسه علمیه صدر بازار اصفهان)

در ادامه تقریر درس خارج فقه آیت الله سید ابوالحسن مهدوی (زید عزه) و حواشی بر کتاب عروه الوثقی مورخ دوشنبه ۱۱/۱۲/۹۹ که به طور اختصاصی توسط ندای اصفهان پیاده سازی شده است، به نظر طلاب و اساتید می رسد.

جهت دریافت دروس قبلی اینجا را کلیک کنید.

کتاب الصلاة- فصل فی صلاة المسافر - شرط هفتم وجوب قصر نماز- مسئله ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله ۵۰: می فرمایند اگر کسی شغل و عملش سفر نیست ولیکن مسأله ای برایش به وجود آمده که چندین سفر مرتب می رود، او باید در همه این سفرها نمازش را شکسته بخواند و فرقی نمی کند که هر سفری که انجام می دهد یک نوع سفر اتفاقی باشد یا این که از اول قصد داشته باشد که چندین سفر انجام بدهد.

مثالی که می فرمایند این است که اگر یک طعامی یا چیزی در بعضی از مزارع خودش یا بعضی از شهرها و روستاها دارد و تصمیم دارد که برود این ها را به شهر خودش بیاورد و سه بار یا بیشتر مسافرت می کند و می رود، هر بار مقداری و بخشی از این طعام را با حیوانات خودش یا حیوانات دیگران می آورد، در همه این سفرها نمازش شکسته است و همچنین اگر تصمیم دارد که از مکانی به مکان دیگر منتقل بشود و نیاز به سفرهای متعدده ای دارد در این که اثاثیه خودش را حمل بکند باز در این سفرها نماز را شکسته می خواند.

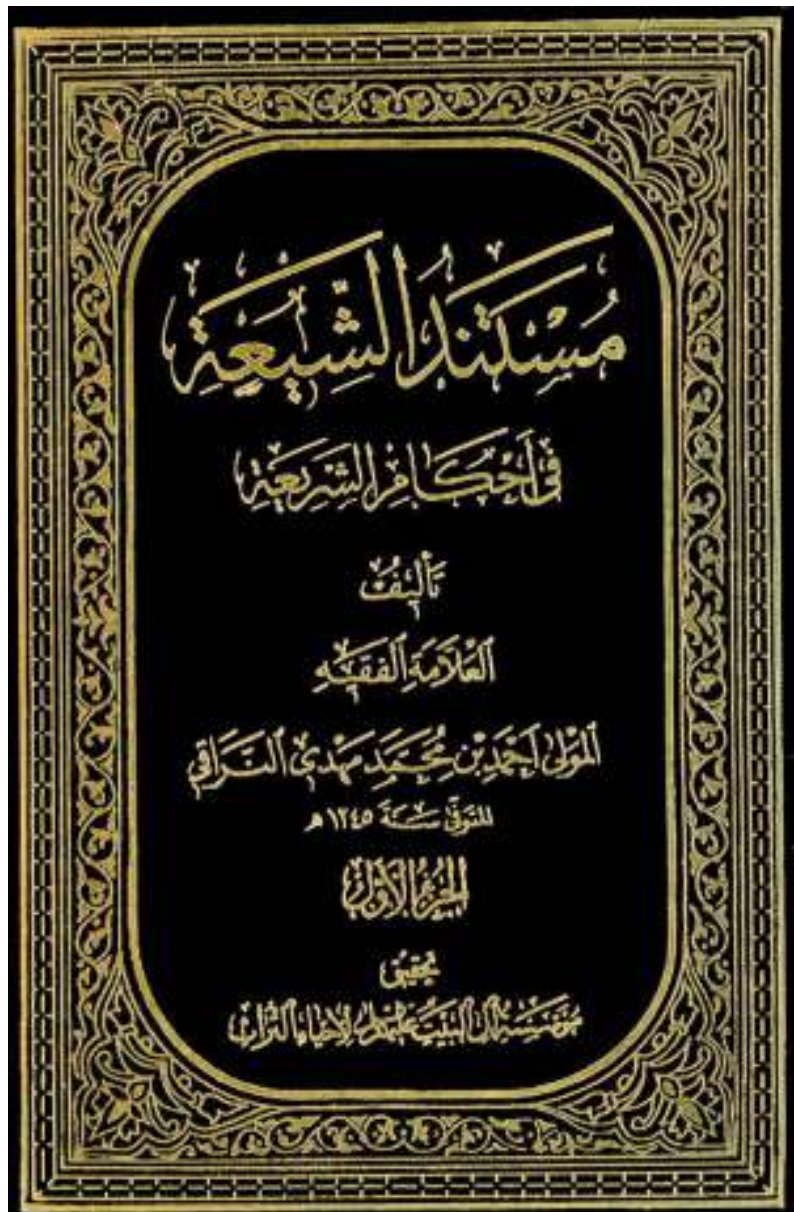
در این فرمایش سه مطلب را خدمتان عرض می کنم.

نکته اول: یادآوری می کنیم که سابقاً گفتیم مستفاد از ذکر اشتغالات و حِزَف که در روایات آمده بود با تعلیل دو چیز با هم ذکر شده بود، هم گفته بود که مکاری و جَمَال و اشتقان و کری نمازشان تمام است و هم گفته بود «لأنّه عمله» یعنی هم عنوان را ذکر کرده بود که مکاری هست و هم تعلیل را ذکر کرده است. تعلیل این بود که «لأنّ مقام له» گفت اصلاً مکانی ندارد یا «بیوتهم معهم».

این تعلیل‌هایی که ذکر شده بود به‌تنهایی نبود، تعلیل به دنبال ذکر مکاری و جمّال و اشتقان و ملاح... بود. وقتی که این دو چیز ذکر می‌شود ما می‌فهمیم که کثرت سفر بدون این که صدق مکاری یا عناوین دیگر ذکر بشود موجب تمامیت نماز نیست. این که بعضی عنوان کردند و گفتند یکی از جاهایی که نماز تمام می‌شود کثرت سفر هست، صرف کثرت سفر نیست و باید اشتغال داشته باشد و کثرت سفر هم باشد دو چیز باید با هم باشد.

لذا گفتیم اگر کثرت سفر برای زیارت بود حالا چه بدون قصد یعنی هیچ قصدی برای کثرت ندارد اما از او کثرت واقع می‌شود یا این که با قصد کثرت است و از اول تصمیم دارد که هفته‌ای یک‌بار مثلاً از اصفهان به جمران برود و برگردد؛ این موجب تمامیت صلاه نیست. چون در روایت‌ها هم آمد که مکاری، کری، جمّال، اشتقان، این‌ها را گفت که نمازشان تمام است و معلوم است که این وصف مشیر علت برای حکم است، وصف مکاری بودن مؤثر در حکم تمامیت نماز است. این نکته مهمی است که در آن اختلاف هم بین بزرگان هست.

نکته دوم: مرحوم فاضل نراقی در کتاب «مستندالشیعه» نکته‌ای را خیلی به زیبایی می‌فرمایند و آن این است که صدق عملیت دائر مدار عرفی است که عرف بگوید برای این آقا این عملیت سفر حرفه و صنعت است. این هم یک مطلب دیگری است غیر از نکته اولی که ما گفتیم، زمانی می‌گویند حرفه او سفر است که شغل او شغل مکاری باشد و در این مسئله عرفاً نمی‌گویند که شغلش این است که برود جلب طعام بکند یا جلب اثاثیه بکند. می‌خواهد برود امروزه اثاثیه اش در فرودگاه مانده و ناچار است دوبار یا سه بار برود و هر بار بخشی از اثاثش را به وطنش بیاورد. این را نمی‌گویند حرفه او است. این نکته مهمی است که از آن برای اثبات مطلب سید استفاده می‌کنیم.



نکته سوم: کسانی هستند که اصلاً خانه ندارند به تعبیر امروزی خانه به دوش هستند و به تعبیر عربی بدوی و صحرائشین می‌گویند، اما یک معنای بدوی هم خانه به دوش است کسانی که چادر صحرایی دارند و با این چادر صحرایی می‌روند مکان‌های دارای آب را که بتوانند کنارش زندگی کنند انتخاب می‌کنند مدتی آن‌جا چادر می‌زنند کسانی که «لامقر له» یا به تعبیر روایت «بیوتهم معهم». اگر یادتان باشد قبلاً روایت پنج و شش از باب یازدهم گفت کسانی که بیوتهم معهم است، اگر صدق این می‌کرد باز می‌گفتیم نمازش تمام است، اما اینجا چنین نیست و این بنده خدا منزل و وطن دارد و مسافرت می‌کند و می‌رود و می‌خواهد اثاثش را بیاورد. مثلاً ملاح (کشتی بان) را در روایت یازدهم باب یازدهم می‌گفت نمازش تمام است، چرا؟ چون او در خانه‌اش است و خانه‌اش همان کشتی است.

امروزه گاهی اتفاق می‌افتد کسانی که خانه ندارند اما اثاثیه منزلشان را در یک ماشین باری گذاشتند و می‌رود در کنار یک شهری و یک جایی زندگی می‌کند، زندگی‌اش داخل ماشین است و او هم نمازش کامل است ولو این‌که با این خودرو در یک شهر دیگر برود اما شهر خاصی وطن او نیست. خلاصه این مسئله ۵۰ از این مورد هم خارج است، آنجایی را سید می‌گویند که منزل دارد و اراده دارد که برود طعام و اثاثیه خودش را از یک جایی به منزل خودش بیاورد.

مسئله ۵۱: کسی که شغلش سفر است، معتبر نیست که کیفیات این سفر و خصوصیات سفرهای او یکسان باشد. گاهی سفری طولانی است و گاهی سفر کوتاه است. گاهی از حیث خُموله و خُموله متفاوت است از حیث خُموله به فتح به معنای همان وسیله‌ای است که با آن سفر می‌کند که شتر یا قاطر یا اسب هست. با چه چیزی دارد سفر می‌کند؟ ممکن است یک سفرش را با خر یک سفرش را با اسب برود اگر خُموله را به ضم بخوانیم (که بعید می‌دانم) منظور همان باری است که می‌برد، یک بار بارش گندم یک بار جو یک بار میوه است. اگر این سفرها مختلف باشد از این حیث خُموله و خُموله یا حتی از حیث نوع شغلش که در یک سفر شغلش مثلاً کرایه دادن حیوانات باشد در سفر دیگر کرایه نمی‌دهد بلکه خودش با حیوانات بار می‌آورد، بار گندم و میوه می‌آورد تجارت می‌کند و می‌فروشد.

می‌گویند تفاوتی از این حیث وجود ندارد، بعد خودشان مثال می‌زنند می‌فرمایند اگر کسی است که به مکان‌های نزدیک مسافرت می‌کند حالا یک بار به مکان بعید مسافرت می‌کند، منظور سید از مکان قریب مکانی است که با مسافت است که یکی از مراجع قید زدند درحالی‌که این قیدشان درست است اما قید زدند اشکال دارد چون قطعاً سید مکان قریب دون المسافت را که نمی‌خواهند بگویند. فرض این است که سفر از همه شرایط جامع است فقط از یک جهت دارند بررسی می‌کنند لذا مثل این است که این‌جا قید بزنیم و بگوییم سفرش نباید معصیتاً باشد، درحالی‌که دیگر نیاز نیست اینجا قید بزنیم.

مراد از مکان بعید مکان اربعه الفراسخ به بالا است، کسی است که مثلاً همیشه اربعه الفراسخ می‌رفته و از آن‌جا جنس می‌آورده حالا یک مرتبه مثلاً ده فرسخ و بیست فرسخ می‌رود، فرقی نمی‌کند، یا این‌که دوازش حمیر بود حالا تبدیل به جمل کردند، که این همان چیزی است که عرض کردم معلوم می‌شود که ایشان خُموله را به فتح گفتند، حالا چه چیزی بوده که سید در ذهنشان نبوده که ما خُموله هم داریم و حداقل این‌جا خُموله را باید قید می‌زدند. از مثالشان می‌فهمیم که خُموله‌ی به فتح است که منظور همان حیوانی است که امروزه فرض کنید وانت بوده و حالا یک بار عوض می‌کند و مثلاً ماشین تریلی برمی‌دارد یا برعکس. همچنین فرقی نمی‌کند که این شخص مدتی مکاری بود بعد از مکاری بودن درآمد و ملاح شد یا ملاح بود کشتی‌اش را فروخت و الان به جایش چند حیوان خرید و مکاری شد و حیوانات را اجاره می‌دهد. علی‌ای حال در همه این‌ها حکم تمام بر آن ملحق می‌شود ولو از یکی از این نوعین اعراض بکند و به نوع دیگر رفته یا حتی تلفیق از دو نوع داشته باشد هم مکاری باشد هم ملاح باشد، این‌ها فرقی نمی‌کند.

بعد می‌فرمایند یک‌جا را ما قبول نداریم که نمازش تمام است و آن جایی است که شغل یک شخصی مکاری بود ولیکن در سفر دیگری مکاری نیست بلکه سوار بر سفینه شد و برای زیارت رفت یا بالعکس؛ یعنی شخص شغلش ملاح بود اما حالا سوار یک حیوانی شد و برای زیارت رفت این‌جا دیگر نمازش شکسته است. چرا؟ چون سفر او غیرعمله است بر خلاف آن صورت. صورت اول مکاری بود بعد ملاح شد هر دو مشغول به عمل سفر است فقط خصوصیت شغلش عوض شده است پس ملاک اشتغال به سفر هست تا بگوییم نمازش تمام است ولو نوعش مختلف باشد.

فرمایش سید فرمایش متینی است فقط یک اشکال جزئی داریم که **دو نکته** را بیان می‌کنم.

نکته اول: اختلاف شغلی اما به شرطی که هر شغل با شغل دیگر متحد در حکم باشد این دیگر مؤثر در اختلاف حکم نیست بلکه باقی تحت عموم دلیل هست. عموم دلیل این بود که مکاری و جَمال و ملاح و این‌ها نمازشان تمام است. لذا او از مکاری دریاید و ملاح شود یا به عکس فرقی نمی‌کند.

نکته دوم: اگر مسافرت به یک داعی دیگری مثل زیارت کرد، دیگر صدق نمی‌کند که سفرش عمل او هست بنابراین نمازش شکسته است و مراجع هم از سید در اینجا تبعیت کردند و هیچ مطلب جدیدی ندارند. اما اشکال جزئی که در عبارتشان هست این است که فرمودند «اگر شغلش مکاری بود و بعد سوار کشتی برای زیارت شد...»، او لازم نیست که سوار کشتی بشود بلکه اگر سوار حیوان هم بشود باز هم نمازش شکسته است.

بالعکسش را هم سید همین‌طور می‌گویند که «اگر شغل او ملاح بود اما سوار حیوان شد و برای زیارت رفت...»، باز به ایشان عرض می‌کنیم که لازم نیست که سوار حیوان بشود، کسی که ملاح است اما یک بار سوار همان کشتی می‌شود اما نه به عنوان شغل ملاحی بلکه این‌جا زائر است، همین کافی است. منتها سید این‌طور مثال زدند مثالشان یک مقدار توهم‌زا است و الا خود مثالشان صحیح است. توهم این هست که فکر می‌کند که انسان اگر با همان حیوانی که کرایه می‌داده یک بار سوار شد و برای زیارت رفت نمازش تمام است چون ایشان می‌گویند که باید سوار کشتی بشود. ظاهراً این تعبیر را باید اصلاح بکنیم و بگوییم فرقی نمی‌کند سوار هر چیزی که می‌خواهد بشود.

مسئله ۵۲: سایح کسی که سیاح و گردشگر است و هیچ‌جا را وطن خود قرار نداده است، همین‌طور در زمین سیاحت می‌کند. چنین کسی که هیچ‌جا وطنش نیست نمازش را در سفرهایی که می‌رود تمام می‌خواند، اصلاً او سفر ندارد. دلیل ما روایات هست و هم این‌که چون وطن ندارد بُعد از وطن برای او صدق نمی‌کند و اصلاً نمی‌توانیم بگوییم که این آقا از وطنش دور شد چون وطنی ندارد.

روایات هم دلالت می‌کرد که کسانی که «بیوتهم معهم» حدیث پنج باب یازده می‌گفت این‌ها نمازشان را تمام می‌خوانند یا می‌گفت «منازلهم معهم» حدیث شش باب یازده یا می‌گفت «فی بیت یتردد حیث یشاء» این را در ملاح ذکر می‌کرد (حدیث یازده باب یازده) می‌گفت ملاح همین‌طور این طرف و آن طرف می‌رود و در خانه‌اش هم هست و خانه‌اش همان کشتی اوست. این‌ها را داشتیم لذا این‌ها همه نماز را تمام می‌خوانند حالا سایح نیز همان‌طور است این‌که فرمودند «الاحوط بالجمع» نیازی به این احتیاط نداریم و قطعاً نمازش تمام است.

مسئله ۵۳: «الرأعی» همان چوپان منظور است اما چوپانی که برای او مکان مخصوصی نیست و او هم نمازش تمام است و قطعاً همین‌طور است و لازم هم نیست که حتماً بگوییم لیس له مکان چون گاهی راعی له مکان اما شغل او شغل راعی هم که باشد باز کفایت می‌کند در این‌که نمازش تمام باشد.

مسئله ۵۴: آن هم همین است می‌فرمایند تاجری که همین‌طور در تجارت خودش حرکت می‌کند از این بازار به بازار دیگر برای تجارت می‌رود و نمازش کامل است. حدیث ۹ باب یازده می‌گوید که «التاجر الذی یدور فی تجارتیه من سوق الی سوق و الرأعی...» راعی را ذکر نکرده که حتماً لیس له مکان مخصوص.

این نکته که سید فرمودند ظاهراً این قید، قید احترازی نیست و اگر ذکر نمی‌کردند بهتر بود. سید در مسئله ۵۳ «راعی» را قید زدند ظاهراً قیدشان صحیح نیست در حالی که خود موردی که «لیس له مکان مخصوص» قطعاً نمازش تمام است اما حالا فرض

کنید «له مکان» باز هم تمام است. دلیل ما هم همین روایت است دلیل‌های دیگر. در این دلیل حدیث نه باب یازده راعی را مطلق ذکر کرده است.

دنبال حدیث هم «بدوی» را دارد که در مثال قبلی هم اشاره کردیم «و البدویّ الذی یطلب مواضع القطر و منبت الشجر...» یک بدوی داریم چادرنشین و صحرانشین است و خانه به دوش است کسانی که چادرهای صحرایی دارند این‌ها را بدوی می‌گویند که به دنبال مواضع باران می‌گردد جایی که آب نازل بشود و بتواند آن‌جا به حیات خودش ادامه بدهد و یک جای روییدن درخت باشد و خرم و سبز باشد، به دنبال این می‌رود و آن‌جا چادر می‌زند و ساکن می‌شود و چنین کسی که اهل هیچ جا نیست و به او می‌گویند که اهل کجا هستی می‌گوید من اهل جایی نیستم و فعلاً این‌جا هستم، این‌ها را روایت می‌فرماید همه نمازشان را تمام می‌خوانند.

مسئله ۵۵: کسی که به خاطر این که اعراض از وطنش کرده، مسافرت بکند مثلاً اهل اصفهان بود دیگر اعراض کرد که نمی‌خواهد این‌جا بماند و شروع به مسافرت کرد اما هنوز وطن دیگری اتخاذ نکرده است می‌فرمایند نمازش را شکسته بخواند.

سه مطلب را در فرمایش سید داریم؛

نکته اول: کسی که وطنی برای خودش نگرفته از آن طرف اعراض از وطن سابقش هم کرده، صدق نمی‌کند که بگویم عمل او سفر است یا بیوتهم معهم است، اگر صدق می‌کرد که بیوتهم معهم است نمازش کامل بود اما این تازه اعراض کرده و اولین سفرش بوده لذا از این جهت نمازش شکسته می‌شود.

نکته دوم: گاهی بعد از اعراض قصد می‌کند به این‌که من اشتغال به عملیت سفر داشته باشم یا قصد می‌کند که مثلاً سیاح باشد. اعراض از وطنش می‌کند و می‌خواهد به عنوان گردشگر باشد، خانه‌اش را فروخت و دیگر به عنوان گردشگر راه می‌افتد و می‌خواهد تا آخر عمرش چنین باشد یا خانه‌اش را می‌فروشد و قصد می‌کند که بدوی باشد در مکان‌های مختلف می‌خواهد چادر بزند و زندگی بکند، همان‌که در روایت ۹ خواندیم که بعضی عشایر همین‌طور هستند.

خلاصه اگر قصد دارد که جایی را وطن خودش قرار ندهد بعد از این که وطن قبلی اش را فروخت باید نمازش را تمام بخواند. سید گفتند شکسته بخواند، این را باید استثنا بنیم بگویم اگر کسی بعد از فروختن می خواهد همیشه مشغول به سفر باشد مثل همین که گفتیم می خواهد مکاری باشد اثاث منزل و خود منزلش را می فروشد و مثلاً پنجاه شتر می خرد که به عنوان مکاری دائماً در سفر باشد، اگر چنین است او نمازش کامل است.

نکته سوم: شبهه‌ای به ذهن می‌رسد که کسی که اعراض از وطن کرده و مسافرت می‌کند این بُعد وطن بر او صدق نمی‌کند تا بخواهد نمازش شکسته باشد اما سید فرمودند که شکسته است. برای قصر حتماً باید چهار فرسخ از وطنش دور بشود اما فرض بر این است که این آقا وطن ندارد و بُعد از وطن ندارد مگر به اعتبار اینکه این آقا قبلاً وطنش اصفهان بود و الان اعراض کرده اما هنوز به او می‌گوییم که اصفهانی است و صدق اصفهانی به اعتبار گذشته‌اش می‌گوییم. می‌دانید که اختلاف است که آیا حقیقت ملاک است یا مجاز؟

اما آنچه حقیقتاً بر آن صدق می‌کند این است که این آقا با اعراضش وطن ندارد لذا لا یصدق علیه بُعد عن الوطن حتی یُقصّر، از طرف دیگر بر او صادق نیست که سفر او عمل او است، فعلاً اولین سفرش است مثلاً خانه‌اش را فروخت و برای زیارت مسافرت می‌کند. اگر برای زیارت است می‌گوییم شکسته بخواند اما آخرش ما می‌گوییم این در سفر اول است و الا بالاخره این آقا باید یک

